

به همراه نمونه‌هایی از
نظم و نثر ادب فارسی

نویسنده:
طغرل طهماسبی مراغی



فرهنگ سازها



فرهنگ سازها



به همراه نمونه‌هایی از نظم و نثر ادب فارسی

جلد اول: ذَوَاتُ النَّفَخِ (آلات بادی)

جلد دوم: ذَوَاتُ الْأَوْتَارِ (آلات رشته‌ای یا زهی)

جلد سوم: ذَوَاتُ النَّقَرَاتِ (آلات ایقاعی یا ضربی و کوبه‌ای)

نویسنده: طغرل طهماسبی مراغی



فرهنگ سازها

پیشگامی، یادکرد فرهنگ سازها
فرهنگ سازها
فرهنگ سازها
فرهنگ سازها

سرسناده: طهماسبی، طاهر، ۱۳۵۵ -
عنوان و نام پدیدآور: فرهنگ سازها به همراه نمونه‌هایی از نظم و
نثر ادب فارسی / طاهر طهماسبی مرلی
مشخصات نشر: تهران: شرکت انتشارات سوره مهر، ۱۳۹۵ -
مشخصات ظاهری: ج. ۱، مصور (پشتی رنگی).
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۰-۳۳۶-۸
و همدیت فهرست نویسی: فیبا
مفرد جلد: ج. ۱، صوت فیلد (گلات بادی)
موضوع: سازهای ایرانی
موضوع: Iran - Musical Instruments
موضوع: سازها
موضوع: Musical Instruments
موضوع: آواز خوانان ایرانی
موضوع: Iran - Singers
شناسه افزوده: شرکت انتشارات سوره مهر
رده بندی کنگره: ۱۴۹۵، ۱۴۹۵، ۱۴۹۵
رده بندی دیویی: ۷۸۴/۱۹
شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۹۷۳۳۳

نشانی: تهران، خیابان حافظ، خیابان رشته پلاک ۳۳
صندوق پستی: ۱۴۴۴-۱۵۸۱۵
تلفن: ۶۱۹۴۲
سما مانه پیامک: ۳۰۰۵۳۱۹
تلفن مرکز پیش: (پنج خط) ۶۶۴۶۰۹۹۳ فکس: ۶۶۴۶۹۹۵۱
www.sooremehr.ir

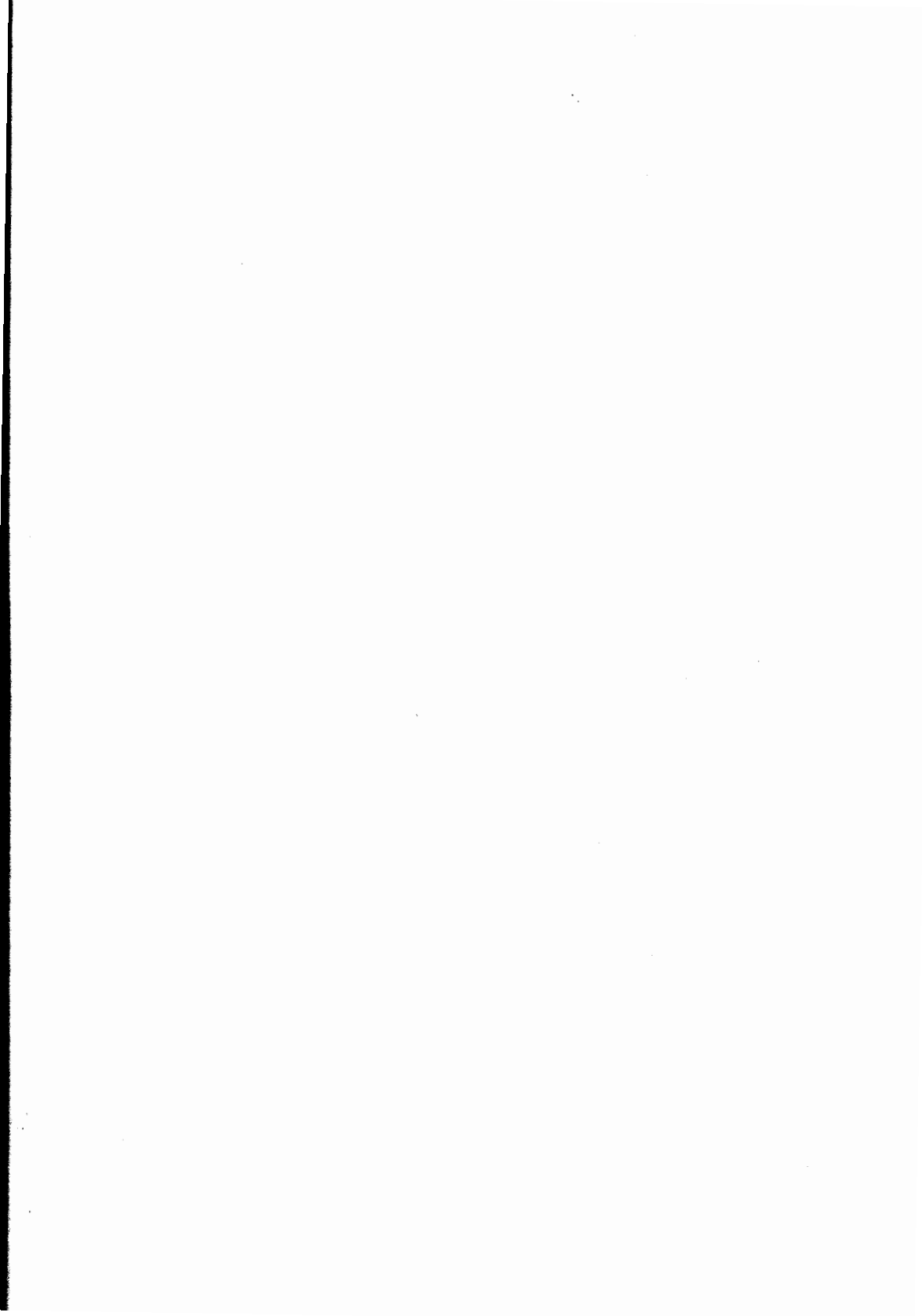
نقل و چاپ نوشته‌ها منوط به اجازه رسمی از ناشر است.

با احترام

تقديم به پيشگاه دلسوختگان راه موسيقي و ادب پارسي

همسر مهربانم: زيبا و فرزند موسيقي دوستم: اهورا

طغرل طهماسبي مراغي



فهرست

۱۵.....	آوانگاری.....
۲۵.....	پیش‌درآمد.....
۲۹.....	سازهای بادی.....
۳۱.....	درآمد.....
۳۲.....	آلات چهارگانه موسیقی از نظر قدما:.....
۴۵.....	فرهنگ سازها.....
۴۵.....	۱. آبنوسی شاخ ābnusi šāx.....
۴۶.....	۲. آرمونیکا ārmonikā.....
۴۶.....	۳. آرمونیوم ārmoniom.....
۴۷.....	۴. آصفی سورنای āsafi surnāy.....
۴۸.....	۵. آکوردئون ākordeon.....
۴۹.....	۶. ابوا ōboā.....
۵۱.....	۷. ارغنون arqanun.....
۶۴.....	۸. ارغنون آبی arqanun-e-ābi.....
۶۵.....	۹. ارغنون بوقی arqanun-e-buqi.....
۶۵.....	۱۰. ارغنون دهنی arqanun-e-dahani.....
۶۸.....	۱۱. ارغنون زمری arqanun-e-zamri.....
۶۹.....	۱۲. ارغول arqul.....
۶۹.....	۱۳. ارغون , arqun , orqun.....
۷۰.....	۱۴. ارگ org.....

۷۲	org-e-boluri	۱۵. ارگ بلوری
۷۳	org-e-dasti	۱۶. ارگ دستی
۷۴	ofikleid	۱۷. افیک له‌اید
۷۵	okārinā	۱۸. اکارینا
۷۵	alquzah	۱۹. الغوزه
۷۶	enkelyun	۲۰. انکلیون
۷۶	bāriton	۲۱. باریتون
۷۷	bās	۲۲. باس
۷۷	bāson	۲۳. باسون
۷۸	bāq	۲۴. باق
۷۸	bālābān	۲۵. بالابان
۸۰	babqā	۲۶. بیغا
۸۱	borqu	۲۷. برغو
۸۲	baššāša	۲۸. بشاشه
۸۲	bolboli	۲۹. بلبلی
۸۳	bur	۳۰. بور
۸۴	buq	۳۱. بوق
۹۴	bugl	۳۲. بوگل
۹۵	bišah	۳۳. بیشه
۹۶	pāysotur	۳۴. پای‌ستور
۹۶	pišah	۳۵. پیشه
۹۶	pigenah	۳۶. پی‌قنه
۹۷	pikolo	۳۷. پیکولو
۹۸	trombon	۳۸. ترومبون
۹۹	trompet	۳۹. ترومپت
۱۰۱	tubā	۴۰. توبا
۱۰۱	tutak	۴۱. توتک
۱۰۲	jabčiq	۴۲. جیچیق
۱۰۴	jofteh	۴۳. جفته
۱۰۵	juri	۴۴. جوری
۱۰۶	cand-nāy	۴۵. چندنای
۱۰۶	xālu	۴۶. خالو
۱۰۶	xar-mohrah	۴۷. خرمهره
۱۰۸	xar-nāy	۴۸. خرنای
۱۰۸	xom	۴۹. خم
۱۰۹	xik-nāy	۵۰. خیک‌نای

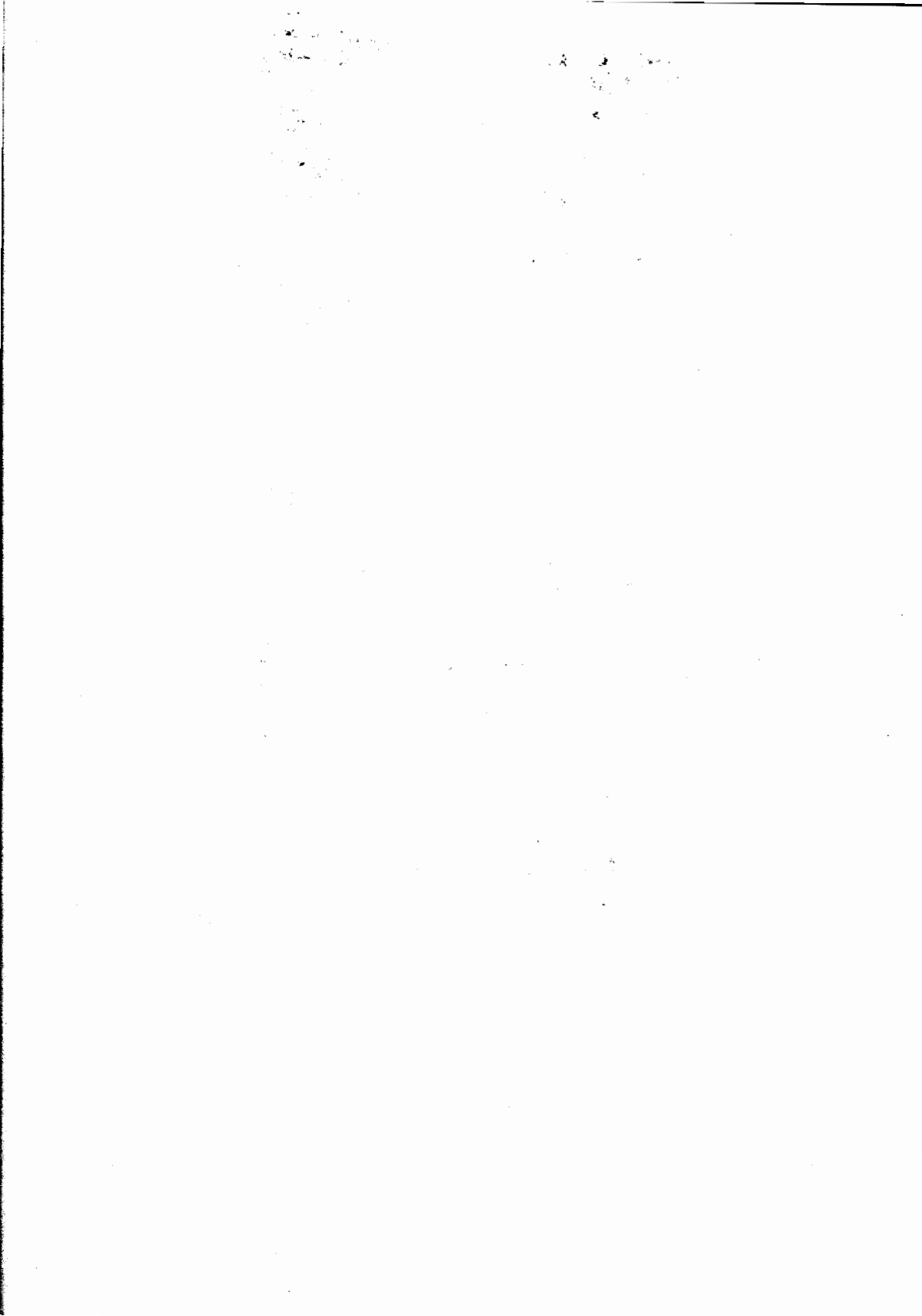
۱۱۰	dabuqah	دبوقه
۱۱۱	damāmah	دمامه
۱۱۲	do-āhang	دوآهنگ
۱۱۲	dudak	دودک
۱۱۴	duzalah	دوزله
۱۱۵	do-šāx-i	دوشاخی
۱۱۵	do-nāy	دونای
۱۱۹	diyānāy	دیانای
۱۱۹	zu-garrah	ذوقره
۱۲۰	zummarah	زومره
۱۲۱	rekorder	رکورد
۱۲۲	ruyin-xom	رویین خم
۱۲۲	ruyin-nāy	رویین نای
۱۲۳	zomārah	زماره
۱۲۴	zamr	زمر
۱۲۵	zamr-ol-kabir	زمر الکبیر
۱۲۵	zonāmi	زنامی
۱۲۶	zumā	زورنا
۱۲۶	sāmāy	سارنای
۱۲۶	sārusofon	ساروسوفون
۱۲۷	sāz-e-dahani	ساز دهنی
۱۲۸	sāksofon	ساکسوفون
۱۲۹	sāks-hom	ساکس هورن
۱۲۹	sepid-mohrah	سپیدمهره
۱۳۱	sepid-nāy	سپیدنای
۱۳۲	satārah	ستاره
۱۳۳	setaxmak	ستخمک
۱۳۳	sarqin	سرغین
۱۳۴	somā	سرنا
۱۴۰	sanā-ei	سنایی
۱۴۱	sut	سوت
۱۴۲	sutak	سوتک
۱۴۳	sufār	سوفار
۱۴۴	siranks	سیرنکس
۱۴۷	siyah-nāy	سیه نای
۱۴۹	šāx	شاخ

- ۱۵۰.....šāx-e-nafir ۸۷. شاخ نفیر
- ۱۵۱.....šāh-nāy ۸۸. شاه نای
- ۱۵۱.....šāhin ۸۹. شاهین
- ۱۵۲.....šabbābah ۹۰. شبابه
- ۱۵۳.....šobāni ۹۱. شبانی
- ۱۵۴.....šabr ۹۲. شیر
- ۱۵۴.....šabbur ۹۳. شَبُور
- ۱۵۵.....šaxaj ۹۴. شخج
- ۱۵۵.....šo`abiyah ۹۵. شعبیه
- ۱۵۶.....šamāmah ۹۶. شمامه
- ۱۵۶.....šemsāl ۹۷. شمخال
- ۱۵۷.....šeng ۹۸. شنگ
- ۱۵۸.....šur ۹۹. شور
- ۱۵۹.....šahāb-i-zumā ۱۰۰. شهابی زورنا
- ۱۵۹.....šah-nāy ۱۰۱. شهنای
- ۱۶۰.....šeypur ۱۰۲. شیپور
- ۱۶۴.....sāfur ۱۰۳. صافور
- ۱۶۴.....saffārah ۱۰۴. صفاره
- ۱۶۵.....safir ۱۰۵. صفیر
- ۱۷۰.....safir-e-bābel ۱۰۶. صفیر بابل
- ۱۷۰.....safir-e-hend-i ۱۰۷. صفیر هندی
- ۱۷۱.....sur ۱۰۸. صور
- ۱۷۸.....tutak ۱۰۹. طوطک
- ۱۷۹.....āj-mohrah ۱۱۰. عاج مهره
- ۱۷۹.....ajabrud ۱۱۱. عجب رود
- ۱۸۰.....arab-i-zumā ۱۱۲. عربی زورنا
- ۱۸۰.....ānqā ۱۱۳. عنقا
- ۱۸۲.....qond-rud ۱۱۴. غندرود
- ۱۸۲.....qośah ۱۱۵. غوشه
- ۱۸۳.....qaytah ۱۱۶. غیظه
- ۱۸۴.....fāgot ۱۱۷. فاگوت
- ۱۸۵.....flājole ۱۱۸. فلاژوله
- ۱۸۵.....folut ۱۱۹. فلوت
- ۱۸۸.....fit-fit ۱۲۰. فیت فیت
- ۱۸۹.....fifr ۱۲۱. فیفر
- ۱۸۹.....qabā-zumā ۱۲۲. قبا زورنا

۱۹۰.....	۱۲۳. قرن qam
۱۹۰.....	۱۲۴. قره‌نی qara-ney
۱۹۱.....	۱۲۵. قصابه qasābah
۱۹۲.....	۱۲۶. قوال qavvāl
۱۹۳.....	۱۲۷. قوچمه qoçmah
۱۹۴.....	۱۲۸. قیده qeydah
۱۹۴.....	۱۲۹. کارنای kār-nāy
۱۹۵.....	۱۳۰. کر kor
۱۹۵.....	۱۳۱. کرآنگله kor-āngle
۱۹۶.....	۱۳۲. کرمورن kromorn
۱۹۶.....	۱۳۳. کرمل karmil
۱۹۷.....	۱۳۴. کرن koṛn
۱۹۷.....	۱۳۵. کرنا kamā
۲۰۷.....	۱۳۶. کرنٹ komet
۲۰۸.....	۱۳۷. کرنوموز kornomuz
۲۰۹.....	۱۳۸. کلارینت klārinet
۲۱۰.....	۱۳۹. کلرون kleron
۲۱۰.....	۱۴۰. کنترفاگوت kontr-fāgot
۲۱۱.....	۱۴۱. گارمون gāmon
۲۱۲.....	۱۴۲. گالویه gālubah
۲۱۲.....	۱۴۳. گاودم gāv-dom
۲۱۶.....	۱۴۴. مارنای mār-nāy
۲۱۷.....	۱۴۵. مزغار mezbār
۲۱۷.....	۱۴۶. مزمار mezmār
۲۲۱.....	۱۴۷. مستق mostaq
۲۲۲.....	۱۴۸. مسحوره mashurah
۲۲۲.....	۱۴۹. مستقال mosqāl
۲۲۲.....	۱۵۰. مشتته mošteḥ
۲۲۳.....	۱۵۱. معزفه me`zafah
۲۲۴.....	۱۵۲. مقادیس maqādis
۲۲۴.....	۱۵۳. موزت muzet
۲۲۵.....	۱۵۴. موسیقار musiqār
۲۳۰.....	۱۵۵. موسیقارختایی musiqār-e-xatāiy
۲۳۰.....	۱۵۶. موصول mosul
۲۳۱.....	۱۵۷. مولو molu
۲۳۱.....	۱۵۸. مهره mohrah

۲۳۲	mey	می ۱۵۹
۲۳۳	nā	نا ۱۶۰
۲۳۳	nā-anbān	نانبان ۱۶۱
۲۳۳	nār	نار ۱۶۲
۲۳۴	nāqur	ناقور ۱۶۳
۲۳۴	nāqus	ناقوس ۱۶۴
۲۳۵	nāl	نال ۱۶۵
۲۳۷	nāy	نای ۱۶۶
۲۴۳	nāy-anbān	نایانبان ۱۶۷
۲۴۴	nāy-bazm	نایبزم ۱۶۸
۲۴۴	nāy-e-balabān	نایبلبان ۱۶۹
۲۴۴	nāy-bam	نایبم ۱۷۰
۲۴۵	nāy-e-torkaman-i	نای ترکمنی ۱۷۱
۲۴۵	nāy-e-tork-i	نای ترکی ۱۷۲
۲۴۵	nāyeč	نایچ ۱۷۳
۲۴۶	nāy-čavor	نایچاور ۱۷۴
۲۴۶	nāy-čubin	نایچوبین ۱۷۵
۲۴۶	nāy-če-balabān	نایچهبلبان ۱۷۶
۲۴۶	nāy-xarak	نایخرک ۱۷۷
۲۴۶	nāy-dāvud	نایداود ۱۷۸
۲۴۷	nāy-e-ruyin	نایرویین ۱۷۹
۲۴۷	nāy-e-zonāmi	نایزنামী ۱۸۰
۲۴۸	nāy-e-zir	نایریز ۱۸۱
۲۴۸	nāy-žah	نایژه ۱۸۲
۲۴۸	nāy-e-sepid	نایسپید ۱۸۳
۲۴۹	nāy-e-sarqin	نایسرغین ۱۸۴
۲۴۹	nāy-e-sarhang	نایسرهنگ ۱۸۵
۲۴۹	nāy-e-siyāh	نایسیاه ۱۸۶
۲۵۰	nāy-e-šāx-i	نایشاخی ۱۸۷
۲۵۰	nāy-e-šāh	نایشاه ۱۸۸
۲۵۰	nāy-e-safāhān	نایصفاهان ۱۸۹
۲۵۰	nāy-e-arāq-i	نایعراقی ۱۹۰
۲۵۱	nāy-e-kučak	نایکوچک ۱۹۱
۲۵۱	nāy-e-gelin	نایگلین ۱۹۲
۲۵۱	nāy-e-mohsen	نایمحسن ۱۹۳
۲۵۱	nāy-mašk	نایمشک ۱۹۴

۱۹۵.	نای مصری nāy-e-mesr-i	۲۵۲
۱۹۶.	نای مضاعف nāy-e-mozā`af	۲۵۲
۱۹۷.	نای موس nāy-mus	۲۵۳
۱۹۸.	نای نبرد nāy-e-nabard	۲۵۴
۱۹۹.	نای نرم nāy-narm	۲۵۴
۲۰۰.	نفیر nafir	۲۵۵
۲۰۱.	نل nel	۲۵۸
۲۰۲.	نی ney	۲۵۸
۲۰۳.	نی انبان ney-anbān	۲۸۸
۲۰۴.	نی تکی ney-e-tak-i	۲۹۰
۲۰۵.	نی جفته ney-joftah	۲۹۰
۲۰۶.	نی جفتی ney-joft-i	۲۹۱
۲۰۷.	نی داود ney-dāvud	۲۹۱
۲۰۸.	نیشه neyšah	۲۹۱
۲۰۹.	نی لبک ney-labak	۲۹۳
۲۱۰.	نی هفت بند ney-e-haftband	۲۹۴
۲۱۱.	وزیری سورنای vazir-i-surnāy	۳۰۰
۲۱۲.	هلیکن helikon	۳۰۰
۲۱۳.	هورن horn	۳۰۰
۲۱۴.	هنبوقه hanbuqah	۳۰۰
۲۱۵.	هیرعه hayra`a	۳۰۱
۲۱۶.	یراع yarā`	۳۰۱
۲۱۷.	یرغو yarqu	۳۰۱
	سرچشمه	۳۰۳



آوانگاری

d	د	ā	آ
z	ذ، ز، ض، ظ	a	اَ
r	ر	e	اِ
ž	ژ	o	اُ
š	ش	i	ای
f	ف	u	او
q	ق، غ	‘	ء، ع
k	ک	b	ب
g	گ	p	پ
l	ل	t	ت، ط
m	م	s	ث، س، ص
n	ن	j	ج
v	و	č	چ
y	ی	h	ح، ه
ey	یای ماقبل مفتوح	x	خ
ow	واو ماقبل مفتوح		



حمد بی‌غایت، و شکر بی‌نهایت سامعُ الأصوات و همایونِ معبودِ یکتایی را سزااست که رامشگرانِ نغمه‌پیما، چنگ‌آسا پشت به عبادتش دوتا ساخته‌اند و تنبورسانِ دل از غیر پرداخته به مقام طاعتش چو دفِ حلقه به گوش و از خوفِ مخالفتش مانند بربت به خروش، با مهر او چون نی به بندی سازی دارند و با محبت او به هر تازی از رشته جان آوازی. شورآفرینی که امواج لطف و رحمتش، بی‌کران عالم وجود را فرا گرفته و تلالو انوار جمالش، سیهر عالم لاهوت را انباشته، پژواک راز و نیاز محرمان وادی وصلش به نغمه روح افزا جان و دل عشاقِ حزین را منور گردانیده، آوازه هجرانی گوشه‌نشینانِ مقام بی‌قراری‌اش حصار ملکوت درنور دیده؛ با هر کرشمه دلربای عاشق‌کش‌اش از هر دستان تازی به هزار شهر آشوب انداخته، از هر سامانی منصوری جامه‌دران، عقده‌گشایی ساز کرده، توسن عشق در میدان معرفت به جولان درآورده، به جهت نیل به مقام بقا در اوج قلّه رفیع فنا مأوی می‌گیرند. هر گاه که مطربِ عاشقان از قولِ مجنون نفیر غم‌انگیز بیداد عشق آغازد، به دویستی وُصفِ جمالِ لیلی به بحر نور، هزار شور به پای دارد؛ قطار قطار پروانه سر مست کوچه‌باغ هفت‌شهر عشق گشته، از وادی سوز و گداز هجر رسته با فروکشِ گریه لیلی، سر برآورده، پیغام دلگشای سروش به گوش جان شنیده، غزلِ مهربانی به ضربِ اصول ساز کرده و ترانه دل‌نواز راحتِ روح به پرده شهناز گشایش نمایند.

و گویند و چه خوش گویند که موسیقی اشرفِ صناعات باشد و واضعان این صنعت حکمای الهی چون: فیثاغورث و افلاطون و ارسطو و بطلمیوس و بارید و نکیسا بوده‌اند، حکیمی که می‌گوید: من استماع نغمه‌ای چند از حرکات فلکی می‌کنم و آن نغمات در حنجره خیال من متمکن گشته، و آن گاه از آن اصول، قواعد این علم بنهادند.

اما بعد ... امروزه روز، موسیقی، این هنر مظلوم و مهجور که میراثی با ارزش از گذشتگان است، آن گاه با ارزش خواهد ماند که آن را به عنوان میراث بدانیم. این تلقی، محصول آزادی، فراغت و رفاه است! با این همه هر جا و هر گاه فریاد برآوریم که: «هنر نزد ایرانیان است و بس!» بی‌فایده خواهد بود تا به این مهم دست یابیم.

هم‌چنان که آثار فردوسی، مولانا، خواجه و... دلبستگی معنوی در میان ما ایرانیان پیدا کرده‌اند، و با توجه به این‌که ادبیات و موسیقی، رشته‌های ناگسستنی ارتباط و علائق و پیوندهای افراد یک ملت‌اند، بر همگان است که موسیقی، این گنجینه عرفانی، فلسفی و عشقی پُر رمز و راز را حمایت کرده، عمل را بر شعار مقدم گردانند...

در این راستا، نگارنده، از سال ۱۳۷۶، آن زمان که نگارش کتاب «موسیقی در ادبیات» را آغاز نمود، هم‌زمان نام سازهای ایرانی و آن دسته از سازهای غربی به کار رفته در موسیقی ایرانی را فهرست‌وار تهیه نمودم که به صورت تلخیصی، نام برخی از آن‌ها در کتاب یادشده ذکر گردیده است؛ لکن اصل را بر آن دیدم که نام تمام آن‌ها را به صورت مشروح در سه قسمت: سازهای بادی، رشته‌ای و ضربی ذکر نمایم. جلد اول مجموعه، به سازهای بادی (ذواتُ النَفخ)، اختصاص یافت که به صورت الفبایی مرتب گردید. شناخت نوع ساز، ساختمان ساز، زمان و مکان ایجاد، نظریه صاحب‌نظران، شاهدان نظم و نثری گویندگان برتر یک‌هزار ساله ادب فارسی، شرح هر مطلب دور از ذهن، به همراه تصاویر، مجموعه عملکرد ما در این مجموعه می‌باشد.

البته نگارنده واقف است که کار انجام‌شده خالی از نقص نیست؛ پس برخورد واجب می‌دانم که خواهان راهنمایی اساتید و بزرگواران باشم که بسیار محسوس می‌نماید.

به مهربانی «یکی» از ناشران تهران، این کتاب از سال ۱۳۸۰ تا سال ۱۳۹۰ در دفتر انتشاراتی ایشان به نوبت طبع نشست، لکن دریغا که این مهم به نتیجه نرسید! سیاس‌گزار از الطاف جناب رضا مهدوی و کارکنان نشر سوره مهر که با سعه صدر پذیرامان شدند.

طغرل طهماسبی مراغی

مراغه - مرداد ۱۳۹۴

پیشگفتار

شعر و موسیقی، دو هنر هم‌زادند و این هر دو از یک منشأ در جان آدمی سرچشمه می‌گیرند و در زندگی و داستان حیات او، نقش و جایگاه یگانه‌ای دارند.

مطمئناً نخستین نغمه‌ها و آهنگ‌هایی که انسان بدان ترنم کرد، تقلیدی از اصوات طبیعی بود؛ اصواتی که در محیط و فضای دله‌ره‌آمیز و پُرابهام و هراسناک زندگی او، بدو آرامش و نشاط و شور و امید می‌بخشیدند و زندگی را زیستنی‌تر و زیباتر و دوست‌داشتنی‌تر می‌ساختند؛ آری صدای آب و نسیم و باران و رقص پُرهیاهوی درختان و آواز پرندگان، اولین آوازهایی بودند که موسیقی و ترانه را به آدمی الهام کردند، اما تکرار و واگویی این صداها، او را خرسند نمی‌کرد و شور و التهاب و بی‌تابی‌ها او را فرو نمی‌نشاند؛ پس او سعی کرد این صداها را با احوال و هیجانات روحی خود هماهنگ و هم‌نوا سازد و احساسات و عواطف بیان‌ناپذیر خود را به کمک آن‌ها بروز دهد. این موسیقی نیز برگرفته از آهنگ‌های طبیعی بود، اما عین آن‌ها نبود، بلکه تلفیقی از آن‌ها بود، به گونه‌ای که با احوال‌گوینده مناسب و پیوند داشته باشد و ناگفته، حال او را بازگوید و عقده‌های او را بازگشاید و زخم‌های درون او را التیام بخشد. این چنین بود که موسیقی زاده شد و البته این موسیقی، بسیار پیچیده‌تر، گویاتر و پرطرفیت‌تر از موسیقی سادهٔ اصوات طبیعی بود.

موسیقی، زبان دیگری بود برای بیان بیم‌ها و امیدها، غم‌ها و شادی‌ها و دردها و دل‌خوشی‌هایی که به زندگی آدمی، رنگ انسانی می‌داد و آن را از زیست چارپایان جدا

می‌کرد، اما این زبان در عین گویایی، پر از ابهام بود و گاهی انتظار گوینده را برنمی‌آورد و او را از انتقال مافی الضمیر خود مطمئن نمی‌ساخت. ابداع شعر راه حلی برای رفع ابهام ماهوی و جوهری زبان موسیقی بود. شعر در همان حال که از آهنگ و تناسب الحان و اصوات موسیقی برخوردار بود، ابهام آن را نداشت و اگر داشت، خفیف‌تر و نامحسوس‌تر بود. در شعر، کلمات و واژگان به جای اصوات می‌نشستند و بخشی از پیام و مافی الضمیر گوینده را روشن‌تر و صریح‌تر به شنونده منتقل می‌کردند و این، تا حدودی گوینده را از برقراری فرایند ارتباط بین او و شنونده مطمئن می‌ساخت، اما در عین حال او را راضی نمی‌کرد؛ چرا که وقتی نغمه‌ها به صورت کلمه درمی‌آمدند، محدود می‌شدند و احساس و عاطفه و هیجان گوینده را آن چنان که بود، منعکس نمی‌کردند. از اینجا بود که شعر نتوانست به کلی جای موسیقی را بگیرد و گوینده و شنونده را از آن بی‌نیاز کند. این دو در کنار هم به حیات خود ادامه دادند و زندگی آدمی را از تنگنای واقعیت و زمان و مکان، به فراخنای زیبایی و حقیقت و فراسوی ماده و مکان سوق دادند و قابلیت گویایی زبان آدمی را دوچندان کردند.

شعر به گونه‌های مختلف از ظرفیت‌ها و توانایی‌های القایی و بیان موسیقی استفاده می‌کند. تقریباً در همه زبان‌ها مفهوم شعر با وزن و آهنگ همراه است و وزن جزو ذات و جوهر شعر محسوب می‌شود. در شعر فارسی، موسیقی چند جلوه و نمایش دارد: «۱. موسیقی بیرونی (وزن عروضی) ۲. موسیقی کناری (قافیه و ردیف و آنچه در حکم آن‌هاست از قبیل برخی از تکرارها) ۳. موسیقی داخلی (مجموعه هماهنگی‌هایی که از طریق وحدت یا تضاد صامت‌ها و مصوت‌های کلمات یک شعر پدید می‌آید و انواع جناس‌ها یکی از جلوه‌های آن است) ۴. موسیقی معنوی (همه ارتباط‌های پنهانی عناصر یک مصرع که از رهگذر انواع تضادها و طباق‌ها و تقابل‌ها پدید می‌آید و هم‌چنین تکرار مایه اصلی - تم - شعر به صورت‌ها - واریاسیون‌ها - ی گوناگون)»^۱.

تنوع جلوه‌های موسیقی در شعر فارسی، بیانگر پیوند چندجانبه و ناگسستنی آن با موسیقی است. از جهات دیگر نیز شعر فارسی با موسیقی ارتباط داشته است. همراهی انشاد یا روایت شعر با موسیقی، از دیرباز، به پیوند شعر و موسیقی استحکام می‌بخشیده است. بخشی از تأثیر شعر رودکی بر امیرنصر سامانی - که او را بی‌موزه بر اسب نشانند و به سوی بخارا کشانید - مرهون آهنگ چنگ رودکی بوده است. به دلیل آگاهی از همین

۱. دکتر شفیعی کدکنی، گزیده غزلیات شمس، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۵، ص. بیست‌وسه.

نقش مکمل موسیقی در تأثیر و تشدید نیروی القایی شعر بوده است که شاعران را به یادگیری موسیقی و به کارگیری آن در هنگام انشاد شعر در بارگاه سلطان تشویق می‌کرده و اگر او خود از این هنر بی‌بهره می‌بوده، به کمک نوازنده‌ای، پیکر عریان شعر را با حریر زربفت و دلنواز موسیقی می‌پوشانیده است.

گشوده شدن دریچه‌های شعر فارسی به روی عرفان اسلامی، نه تنها محتوای شعر فارسی را وسعت داد و آن را با معانی و مفاهیم جدیدی آشنا نمود، بلکه هاله‌ای از معنویت و تقدس اجزا و عناصر آن را در بر گرفت و مفهوم تازه‌ای بدان بخشید. از جمله اجزا و متعلقات شعر که در نتیجه این پیوند مبارک، تقدس یافت، موسیقی یا آهنگی بود که به طور طبیعی از قرائت و هم‌خوانی شعر ناشی می‌شد یا با آن همراهی و آن را تکمیل می‌کرد. این موسیقی در حلقه‌ها و محافل صوفیانه جایگزین تلاوت قرآن و شور و هیجان ناشی از آن گردید و منشأ وجد و حالی شد که تنها دست‌افشانی و پایکوبی و های‌وهوی صوفیانه آن را تسکین می‌داد. این سماع صوفیانه، یکی از نمودهای تجلی پیوند شعر و موسیقی و عرفان است که از یک سو، به حلقه خشک زهد صوفیان، طراوت و رونق داد و از سوی دیگر شعر و موسیقی را از زمین به آسمان بُرد.

چنان که گفتیم، آگاهی از قدرت القایی موسیقی، شاعران را به بهره‌مندی از آن تشویق کرد. از آنجا که بنیاد شعر بر هماهنگی گوناگون بین اصوات، اجزا و عناصر شعر بود، آشنایی با موسیقی برای شاعر، امری بدیهی می‌نمود. اما برخورداری از امکانات متنوع موسیقی در شعر، مستلزم آشنایی‌های بیشتر و عمیق‌تر بود. بخش اعظمی از اشارات مربوط به اصطلاحات و متعلقات موسیقی در شعر فارسی، صرفاً برای اظهار آگاهی و یا تفاخر به داشتن معلومات موسیقایی صورت گرفته است. البته قرائن درونی و بیرونی در دست است که برخورداری از این آگاهی و اطلاع را در مورد شاعرانی مثل رودکی، منوچهری، مولوی و حافظ اثبات می‌کند. احاطه و اشراف شاعرانی مثل مولوی به موسیقی و ظرایف آن به حدی است که پرداختن به چندی و چونی آن خود به تألیف مستقلی نیاز دارد. بی‌دلیل نیست که مولانا، علم موسیقی را با کلمه شهادت مقایسه می‌کند و مسلمانی خود را بدان باز می‌بندد:

این علم موسیقی، بر من چون شهادت است

چون مؤمن شهادت و ایمانم آرزوست

گذشته از این گروه از شاعران، دیگران غالباً متعلقات و مولد مربوط به موسیقی را به

مثابه دستمایه‌ها و امکاناتی زیبایی‌شناختی برای تصویرسازی و تقویت جنبه تخیلی شعر به کار گرفته‌اند و تنها به شکل صوری و ابزاری با آن برخورد کرده‌اند. در سروده‌های گروه اخیر، به آلات و سازهای موسیقی در ساختار تشبیه و استعاره و کنایه و مجاز به کار رفته و موجب تنوع شیوه‌های بیان شاعرانه شده‌اند. در شعر عرفانی، مخصوصاً در غزل مولانا، ادوات موسیقی، غالباً به طرز نمادین و با پیوندهای مختلف رمز جان، انسان کامل و عارف و اصل به حق، قرار گرفته‌اند. تا جایی که مولانا از خود نیز به «نی»، «رباب» و «دف» تعبیر می‌کند؛ چرا که مانند این سازها، اراده و اختیاری از خود ندارد و هر صدایی که از او برمی‌خیزد، پژواک صدای نوازنده یا معشوق ناپیدایی است که در عمق جان او، جا کرده است.

سازها و ادوات موسیقی، به هر دلیلی وارد شعر فارسی شده باشد، دریافت و فهم اشارات و تصریحات مربوط بدان، مستلزم آگاهی از شکل، نوع و کارکرد و ویژگی‌ها و امکانات هر کدام از سازهاست. توضیحات مربوط به این سازها و شواهد شعری مربوط به هر کدام از آن‌ها در یک جا، کاری تازه و پُر فایده است که محقق علاقه‌مند و جوان سخت‌کوش، آقای طغرل طهماسبی به انجام دادن آن توفیق یافته است. این کتاب، هم برای دانشجویان ادبیات و کسانی که با متون ادبی سروکار دارند، مفید است و هم برای موسیقی‌خوانان و موسیقی‌دوستانی که می‌خواهند جلوه‌های رشته مورد علاقه خود را در آثار ادبی باز بینند. آرزو می‌کنیم که مجلدات بعدی این اثر نیز بی‌وقفه انتشار یابد و جای خالی آن را در میان کتب مرجع پر کند.

والسلام

دکتر رحمان مشتاق‌مهر

دی‌ماه ۱۳۸۰

هُوَ الْجَمِيلُ

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر نغمه که زد، راه به جایی دارد
عالم از ناله عشاق مبدا خالی
که خوش آهنگ و فرح بخش هوایی دارد

موسیقی از لطیف‌ترین و زیباترین هنرهایی است که خداوند به انسان‌های هنرمند و هنردوست کرامت کرده است. مرغان هر کدام با الحانی در باغ و چمن و دشت و دمن به نوا می‌پردازند و آبشاران آن گاه که سر به گریبان می‌برند، میان ناله‌ها سرود عشق سرمی‌دهند. برگ‌های درختان زمانی که در آغوش نسیم می‌رقصند، مترنم می‌شوند. آب‌ها در جویباران برای رسیدن به امواج گوهرخیز دریا آواز می‌خوانند و انسان‌ها هم از سوز درون و شوق خاطر، گلبانگ عشق سرمی‌دهند.

زبان عمومی نغمه‌ها موجب می‌شود که با دل انسان‌ها به راز و نیاز پردازند و موسیقی‌ها هر قدر خوش‌آیند باشند و باذوق دل‌ها همراه گردند، تأثیر بیشتری خواهند نهاد و در تلطیف جان‌ها مؤثر خواهند شد؛ اما همگان از الحان موسیقی یکسان بهره نمی‌برند و سماع و موسیقی عارفان عالمی دیگر دارد. چنان که شیخ اجل، سعدی گوید:

نگویم سماع ای برادر که چیست
مگر مُستمع را بدانم که کیست

گر از برج معنی پَرَد طیر او
فرشته فروماند از سیر او
وگر مرد لهوست و بازی و لاغ
قوی تر شود دیوش اندر دماغ
چو مرد سماعست شهوت پرست
به آواز خوش خفته خیزد نه مست
پریشان شود گُل به باد سحر
نه هیزم که نشکافدش جز تبر
جهان پُر سماعست و مستی و شور
ولیکن چه بیند در آیینۀ کور؟

موسیقی اساساً برای بیان شوق و درد درون ساخته شده که آیینۀ دل را جلا بخشد و روح عاشق را از خاک بر افلاک کشد. آفرینش حالات و رَنین و طنین‌ها و قواعد نُت‌نویسی‌ها و علوم گوناگون صدشناسی‌ها و تمام علوم و فنون موسیقی نظری و عملی برای آن است که جان تناسب و توازن خود را با هارمونی‌های هستی هماهنگ سازد و ساز دل خود را چنان کوک کند که از آن نغمۀ عشق بلند شود. پس موسیقی بیان حالات و احساسات لطیف و معنوی انسان است و جز موسیقی راستین هیچ نیرویی نمی‌تواند مقاصد و زبان دل را بیان کند.

سازشناسی یا معرفّی سازهای گوناگون و شناساندن طرز ساختمان هر کدام، علم شیرین و ظریفی است که اختصاصاً باید صاحب‌نظران بدان بپردازند. یکی از رشته‌های اختصاصی سازشناسی، شناخت سازهای بادی است که دوست هنرمند نغمه‌شناس، جناب طغرل طهماسبی همت گمارده و این فرهنگ کم‌نظیر را تدوین کرده است. امیدوارم روزی فرا رسد که مجلدات دیگری نیز در شناخت سازهای زهی و ضربی تألیف کنند و بر غنای موسیقی پر بار کشورمان فزونی بخشند.

اصغر برزی

۱۰ دی‌ماه ۱۳۸۰

پیش‌درآمد

به بانگ چنگ بگویم آن حکایت‌ها
که از نهفتن آن دیگ سینه می‌زد جوش
بی‌گمان غنی‌ترین نای عالمی نای آدمی است که اسوه تناسب و سازداری و گذرگاهی
چندکاری است. نایی، این نای نواخوان، غریبی است این جهانی و لامکانی؛ دل نامی، که
از سلطانی جهان گریزان است و در بند تن گرفتار بند و زندان. از بندی بسته به بند گران،
جز ناله و افغان و از نایی نالان جز آه دمان، در نای پر فغان، بانگی شنیدن نتوان.
شیر پاک آن مادر رومی افلاک‌نشین، روزی در کام زنگیان خاک‌نشین کام می‌بخشد.
دریغا! که از این زیر آمدن پشیمان می‌گردد و بر زبر برمی‌گردد و پشت به تاریکی عالم
می‌کند. خاکیان، چنگ در دامن مام افلاکی می‌زنند، افسوس! که دستشان به فتراک آن
غزاله آبنوسی شاخ نمی‌رسد، چه نه از جنس هم‌اند.
نیسان اگر از سوتک نای صدف بگذرد و خُم سینه وی پُر لؤلؤ کند، دُر یتیم چون
خرمهره و سُم پای‌ستور و نال خشک بوریا، بی‌بها گردد. آه فلک سرشک دیده خود از
دل سوخته خاک دریغ دارد، چه خاک کجا و افلاک کجا!
شمامه مه که از سر مهر، از سر کاخ سپهر، به زیر آید و بوسه بر نای سیاه خاک زند،
دمی دیگر، این مسحوره را گریزان از بوسه نای مشکین زمین و نفور از نفیر این لیلای
سیه‌چرده می‌بینی!

طاووس ملائکه باری چون عَنقا از شاخ سدره پَر فرو می‌هَلد و از دیار ستاره می‌گذرد
و پای بر سرِ خاک می‌گذارد، اما سوگند می‌خورد که تا دمیدنِ صور، بلبلِ بُستانِ خاک
سیاه نکند و شهر بندِ افلاک شود.

افلاکیان که چنین از خاکیان گریزان‌اند، پس چُون است حالِ آن لطیف غریب شهر بندِ
خاک، دل‌نام، که بانگِ چنگ و نای و تار و تنبور و ارغنون تناسب از قَوالِ فلک
می‌شنود و هر دمی فیَلش یادِ هندوستان می‌کند.

کواکبِ افلاکی به بانگِ تار و تنبور هم، دست‌افشانی و پای‌کوبی می‌کنند و این دوستی
و همکاری و سازواری آنجمنی را حُکما بزرگ‌ترین و والاترین موسیقیِ عالمِ قلمداد
کرده‌اند. کواکب و انجم، به پیروی از قانون تناسبِ گِردهم می‌گردند و به پای هم می‌روند
و هم‌سری هم می‌کنند و دست در دست هم داده، دل حیات را زنده می‌دارند. چنان که
خروس سحری بانگِ خروسِ عرشی را می‌شنود و بال بر هم می‌کوبد و پاسخِ آوای وی
می‌دهد، لطیف غریب صدرنشینِ آدمی، بانگِ موزونِ موسیقیِ ارغنونِ فلک را می‌شنود و
نالۀ واهجرانا! برمی‌آورد و این بانگِ گاه از سردرد است و در کلامی پراکنده و منثور.
گاه از سر سوز است و در کلامی موزون و به سبک انتظام کشیده و قابل فهم برای
اهل شعور. گاه این بانگِ عینِ آتش می‌شود در جان نای و تنبور چنگ می‌زند و آن
را آتشی‌تر از خود می‌کند که این را موسیقیِ نامیده‌اند. چنان که آن گاه که آتشِ مرگ
جگرگوشه در جان آن پیر جگرسوخته شِروان شعله‌ور می‌گردد و شعر آینه سکندری
نمی‌شود که پرتو آن بر عالم افکند و جهان خاکستر کند، ناله از نای نی می‌خواهد:

گیسوی چنگ و رگِ بازوی برِبط بَبَرید

گریه از چشم نی تیزنگر بگشایید

از زبان تار و چنگ می‌توان چنگ در دامن بانگ یار زد:

خشک‌سیمی، خشک‌چوبی، خشک‌پوست

از کجا می‌آید این آواز دوست

اما! آن گاه که مجلسیان زُهره رَه به اسکندریه نبردند، هر اندامی در پیکرِ آدمی، نایی
و هر ناله‌ای و هر قطره خون‌جگری شعله‌ای می‌گردد و در آن نیستان می‌افتد که این
جست‌وخیز، رگ و پی را در میان آتش شور و درد که ذوقی از نوع دیگر دارد، خامان
مجلس رقص می‌نامند و پختگان محضر پرواز عنقای مغرب می‌شمارند که پای بندِ تن،
دام پای اوست تا حین معلوم. بزرگ‌ترین شور عالم در سرِ آدمی، سخت‌ترین شعله عالم

در دل آدمی و تلخ‌ترین غم عالم در جان آدمی است. آدمی اگر آتش سوزان نشود، چه کند؟ آن گاه که آدمی اخگر گدازنده است، سخن از زبان چوب و آهن و ابریشم و تار می‌گوید، اما آن گاه که آتش آتش شد، همه چیز را خاکستر می‌کند و با دست‌افشانی و پای‌کوبی سخن می‌گوید. آدمی را از درد و درد را از بیان گزیری نیست. پس والاترین قصیدهٔ عالم، خلقت آدمی، بیت‌الغزل هستی، زیست آدمی، والاترین موسیقی، بیان درد آدمی و شگفت‌آورترین تناسب در وجود آدمی است که نور و خاک در کنار هم‌اند تا روزی معین و این نور جز گریز، گزیری ندارد و این گریز و ناگزیری جز ناله نمی‌خواهد. هر کس در بیان درد دل آدمی، وی را یاری کند، منتهی بس بزرگ بر ذمهٔ جان وی دارد.

ابراهیم رنجبر

دی‌ماه ۱۳۸۰